

نگاه وجودی صدرالمتألهین به « کلیات خمس »

phsadra@gmail.com

محمد حسین زاده / استادیار مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران

پذیرش: ۹۵/۱۱/۱۹

دریافت: ۹۵/۴/۲۶

چکیده

منطق ارسطویی - سینوی با غفلت از وجود و بر پایه نگاه ماهوی به واقعیت خارجی بنا شده است. نگاه متفاوت صدرالمتألهین به واقعیت خارجی و نحوه آگاهی انسان از آن، موجب تغییر بنیان‌های منطق ماهوی می‌شود. صدرالمتألهین در آثار منطقی خود به ارائه نظام مند منطق وجودی خود پرداخته، اما در آثار فلسفی خود به نحو پراکنده برخی از مطالب منطق وجودی را ارائه کرده است. در دیدگاه صدرالمتألهین وجود، فصل یا صورت اخیر تأمین‌کننده جهت اتحاد بین نوع، فصل اخیر و دیگر جنس‌ها و فصل‌های پیشین است؛ برخلاف دیدگاه جمهور که ترکیب انضمامی ماده و صورت، تنها وحدت اعتباری ماهیت را افاده می‌کند و نمی‌تواند توجیه‌گر جهت اتحاد در حمل کلیات ذاتی بر یکدیگر باشد. در دیدگاه مشهور ماده و صورت واقعیت خارجی و از معقولات اولی به‌شمار می‌آیند، اما جنس و فصل صرفاً لحاظ ذهنی و از معقولات ثانی منطقی هستند؛ ولی در نگاه وجودی صدرالمتألهین آنچه واقعیت دارد و در خارج محقق است، وجود فصل است که به دنبال آن نوع، جنس، فصل‌های پیشین و امور عرضی به همان وجود موجودند. از این رو جنس و فصل و نوع، صرفاً لحاظ ذهنی و از معقولات ثانی منطقی به‌شمار نمی‌آید. صدرالمتألهین اعتبارات لایشرطی در کلیات خمس را از احکام خارجی ماهیت می‌داند و آن را به وجود و احکام وجود ارجاع می‌دهد. همچنین در نگاه وجودی او، سنخ صورت و فصل اخیر از سنخ ماهیات نوع و جنسی کاملاً جداست و این دو داخل در ذات ماهیت نیستند.

کلیدواژه‌ها: صدرالمتألهین، منطق وجودی، جنس، فصل، ماده، صورت، ترکیب اتحادی.

مقدمه

منطق ارسطویی و به دنبال آن منطق سینیوی بر پایه «کلیات خمس» بنا نهاده شده است؛ زیرا حرکت فکری یا در قالب تعریف است و یا در قالب استدلال. تعریف نیز یا به وسیله حد است و یا به وسیله رسم. در حد از جنس و فصل و در رسم از جنس و عرضی استفاده می‌شود و در هر تعریف، معرّف غالباً نوع است. قیاس نیز از قضایایی تشکیل شده است که دست‌کم موضوع یکی از آنها کلی است و بلکه در علوم باید موضوع هر دو مقدمه، کلی باشد. بین موضوع و محمول هر قضیه باید نسبت ذاتی و عرضی به نحوی خاص برقرار باشد تا آن قضیه بتواند در برهان مورد استفاده قرار گیرد (ابن سینا، ۱۴۰۴ ق - ب، المقولات، ص ۴).

از نگاهی دیگر منطق ارسطویی - سینیوی، با غفلت از وجود، بر این باور بنا شده که حقیقت واقعیت خارجی همان ماهیت است که به عنوان نخستین معقول در ذهن حاضر می‌شود و در همان ظرف ذهن معروض مقولات ثانی منطقی قرار می‌گیرد. مقولات ثانی منطقی ابزار علم «منطق» برای جهت‌دهی مقولات اولی هستند تا این مقولات ماهوی به نحوی ضابطه‌مند با یکدیگر تألیف شوند و به حصول معقول ماهوی جدیدی بینجامند. بنابراین در فرایند حرکت فکری، مقولات اولی (در بخش تعریف) و قضایای ترکیب‌یافته از آنها (در بخش حجت) ماده حرکت فکری هستند که با ابزار مقولات ثانی منطقی در قالب هیئت منطقی و منتج کنار هم قرار می‌گیرند. مقولات اولی به ده مقوله ماهوی و مقولات ثانی منطقی به پنج مفهوم کلی منتهی می‌شوند. بنابراین ایساغوجی با بنا نهادن قالب‌های پنجگانه فوق برای مقولات دهگانه ماهوی، چارچوب حرکت فکری در منطق ارسطویی - سینیوی را مشخص می‌کند؛ به این صورت که این منطق هم از جانب مواد ورودی و هم از جانب نتیجه خروجی، پا را از مرز ماهیات فراتر نمی‌گذارد.

بدون شک نگاه متفاوت صدرالمتألهین به واقعیت خارجی و چگونگی آگاهی انسان به آن، موجب تغییر بنیان‌های منطق ماهوی می‌شود؛ اما در حال حاضر مفسران دیدگاه صدرالمتألهین درباره چگونگی این تغییر اتفاق نظر ندارند. منشأ این اختلاف، برداشت‌های مختلف از اعتباری بودن ماهیت است. می‌توان این برداشت‌های متفاوت را به دو گروه عمده تقسیم کرد:

گروه نخست بر این باورند که اصالت وجود به طور کلی ماهیت، آثار و احکام آن را از ساحت واقعیت می‌زداید. بر پایه این برداشت، ماهیت و تمام آثار و احکامی که به عنوان معقول اولی و ثانی بر آن مترتب می‌شوند، پس از حاکمیت اصالت وجود موضوع خود را از دست می‌دهند و صورت مجاز

پیدا می‌کنند، بدون اینکه حکم به کذب و بطلان آنها داده شود؛ یعنی پس از اثبات اصالت وجود گفته می‌شود اگر ماهیتی وجود می‌داشت چنین آثار و احکامی می‌داشت و این چنین به ذهن می‌آمد و این چنین تعریف می‌شد و این چنین مورد استدلال قرار می‌گرفت و... اما چون ماهیت موجود نیست، هیچ یک از این احکام - در عین حال که صادق هستند - بر آن مترتب نمی‌شوند (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۹ق، ص ۱۷۱-۱۷۲؛ جوادی آملی، ۱۳۷۶، بخش پنجم از جلد دوم، ص ۱۹۰؛ عبودیت، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۸۷). بر مبنای این برداشت، منطق ماهوی در فضای فرض، تقدیر و اعتبار شکل می‌گیرد و برای علم به واقعیت خارجی به کار نمی‌آید. از این رو باید از ابتدا منطقی مبتنی بر اصالت وجود و مبنای معرفت‌شناختی آن تدوین کرد. راهکار این نگرش برای این مسئله مهم، استفاده از یکی از فروع اصالت وجود است که در آن ماهیت و احکام آن به وجود و احکام وجود ارجاع داده می‌شود (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۷۵، بخش اول از جلد اول، ص ۳۳۶). به موجب این فرع واقعیت وجودی و آثار آن منشأ اعتبار ماهیت و احکام ماهیت هستند؛ از این رو ماهیت به تمایزات وجودی ارجاع داده می‌شود، علم حصولی به علم حضوری، کلیت مفهومی به کلیت سعی، جزئیت مفهومی به تشخیص وجودی، مقومات ماهوی به مقومات وجودی، و تعریف به وسیله جنس و فصل به تعریف به فاعل و غایت بازمی‌گردد. اما گروه دوم - با صرف نظر از اختلافی که در جزئیات با یکدیگر دارند - بر این باورند که اصالت وجود با موجودیت اصیل و مستقل ماهیت ناسازگار است نه با اصل تحقق آن؛ از این رو ماهیت در عالم واقعیت معدوم محض نیست و می‌تواند به عین موجودیت وجود به نحو غیراصیل (موجودیت استهلاکی) موجود شود (ر.ک: یزدان‌پناه، ۱۳۸۸، ص ۱۷۷ و ۱۷۸؛ فیاضی، ۱۳۸۷، ص ۲۶-۲۷). عبارات صدرالمتألهین و مفاد ادله‌ای که وی بر اصالت وجود اقامه کرده، این برداشت را تقویت می‌کند و اظهارنظرهای مستقیم و غیرمستقیم او درباره مباحت منطقی، نشان می‌دهد که منطق او بر پایه این برداشت از ماهیت شکل گرفته است. بر مبنای این برداشت، رویکرد صدرالمتألهین در تغییر منطق ماهوی، رویکرد «تعمیم و اصلاح» است؛ به این بیان که ماهیت، شأنی از شئون واقعیت است نه تمام واقعیت و نه جهت اصیل آن. از این رو اصل علم به حیثیت ماهوی واقعیت و احکام منطقی حاکم بر معقولات اولی که در منطق پیشینیان وجود داشت، به حال خود باقی است؛ اما از دو جهت تغییر می‌کند تا با مبنای وجودی و معرفتی صدرالمتألهین سازگار شود:

۱. تعمیم معرفت و قواعد منطقی کسب آن برای شمول نسبت به ساحت‌های غیرماهوی واقعیت؛

۲. اصلاح نگاه استقلالی و متحصص به ماهیت، به نگاه ظلی و غیرمتحصص. صدرالمتألهین در آثار منطقی خود به ارائه نظام مند منطق وجودی خود پرداخته، اما در آثار فلسفی خود به نحو پراکنده برخی از مطالب منطق وجودی را ارائه کرده است. طبعاً تبیین نگاه «تعمیمی - اصلاحی» صدرالمتألهین در وسع یک مقاله نیست، اما می توان بخشی از مهم ترین مباحث این دیدگاه را در یک مقاله بیان کرد. از جمله مباحث منطق ماهوی که صدرالمتألهین با نگاه اصلاحی آن را بازسازی کرده، «کلیات خمس» است. این مقاله در صدد است تا نگاه وجودی صدرالمتألهین را در بحث «کلیات خمس» تبیین کند.

۱. «کلیات خمس» از دیدگاه جمهور حکما

یکی از ویژگی های محوری «کلی» حمل طبیعی آن بر افراد متعدد است. جمهور حکما در تقسیم «کلی» به اقسام پنجگانه خود به همین ویژگی توجه داشته و کلی را با محوریت محمول بودن آن بر افرادش تقسیم کرده اند (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۹). محمولات کلی در تقسیم اولی به ذاتی و عرضی تقسیم می شوند و در ادامه، کلی ذاتی به جنس، فصل و نوع، و کلی عرضی به عرضی عام و عرضی خاص تقسیم می شود (طوسی، ۱۳۶۱، ص ۲۷-۲۸). اکتساب علم تصویری به وسیله کلیات پنجگانه صورت می گیرد و غالباً چهار کلی جنس، فصل، عرضی عام و عرضی خاص در فضای ذهن به گونه ای با هم پیوند می خورند تا در نهایت تصویری حدی یا رسمی از ماهیت مورد تعریف ارائه کنند. از این رو حمل این چهار کلی بر یکدیگر و بر نوع، برای اکتساب علم تصویری به ماهیت ضرورت دارد. باید توجه داشت که این پنج کلی، تنها در برخی اعتبارات قابلیت حمل پذیری بر جزئیات خود را دارند و در اعتبار دیگر چنین خاصیتی ندارند. در اعتبار دیگر، جنس ماده فصل و علت مادی برای نوع است. فصل نیز صورت برای ماده و علت صوری برای نوع است. نوع نیز ماده برای عوارض مشخصه و علت مادی برای اشخاص خود است و عرضی عام و خاص در لحاظ دیگر برای موضوعات خود عرض به شمار می آیند. ابن سینا تلاش کرده تا از طریق تبیین دو لحاظ «لابشرط» و «بشرط لا» حیثیت حمل پذیری و کلیت این معانی را از حیثیت دیگر آن جدا کند. ماهیت مرکب، از دو جزء خارجی ماده و صورت تشکیل شده است که هر یک از آن دو در ذات و ماهیت تام، و در وجود به دیگری وابسته است. اگر ذهن هر یک از این دو جزء خارجی را به همان نحو که در خارج است لحاظ و تعقل کند (به عنوان ماهیتی که در مقام ذات، تام است و

هیچ امر دیگری را در ذات خود نمی‌پذیرد)، در این صورت ماده و صورت ذهنی پدید می‌آید. به چنین لحاظی در اصطلاح بحث ماده و صورت «بشرط لا» می‌گویند که در آن هیچ‌یک از اجزا و کل بر یکدیگر حمل نمی‌شوند؛ اما اگر ذهن هر یک از ماده و صورت ذهنی را به عنوان ماهیتی لحاظ کند که در ذات خود مبهم و ناقص است و برای تکمیل ذات خود به ضمیمه کردن ذاتیات دیگر نیاز دارد، در این صورت آنچه تصور شده جنس و فصل است. به چنین لحاظی که در آن ذاتیات ماهیت به نحو کامل و تام لحاظ نشده است، در اصطلاح بحث ماده و صورت «لابشرط» می‌گویند (ابن سینا، ۱۴۰۴ق - الف، ص ۲۱۳-۲۱۴).

باید توجه داشت که ابهامی که در جنس و فصل لحاظ شده، ابهام در مقام اثبات و فهم است نه در مقام واقع و ثبوت؛ به این معنا که ماهیتی که در جنس و فصل لابشرط لحاظ می‌شود، همان ماهیت نوع است که تنها برخی از کمالات آن لحاظ شده و دیگر کمالات مجهول هستند (همان، ص ۲۱۸)؛ بنابراین بر خلاف ماده و صورت که دو ماهیت جداگانه هستند، جنس و فصل ماهیت نوع را به دو گونه نشان می‌دهند و هر یک جزئی از حد نوع هستند نه جزء نوع (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۴۱-۴۲).

آنچه تا کنون بیان شد، درباره ماهیات مرکب بود؛ اما درباره ماهیات بسیط که از ماده و صورت خارجی تشکیل نشده‌اند، مطرح شدن جنس و فصل به این صورت است که ذهن در تحلیل‌های عقلی مفاهیم مشترک و مختصی را از آنها انتزاع می‌کند و آنها را به عنوان جنس و فصل برای این انواع در نظر می‌گیرد؛ آن‌گاه در مرحله بعد آنها را به صورت بشرط لا اعتبار کرده، به عنوان ماده و صورت عقلی لحاظ می‌نماید (ر.ک: طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۹۷؛ صدرالمتألهین، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۸۱۲).

۲. نگاه وجودی صدرالمتألهین به «کلیات خمس»

صدرالمتألهین در تبیین کلیات خمس و مسائل مرتبط با آن (مانند اجزای تعریف، اجزای ماهیت، اعتبارات لابشرطی و بشرط لایی و نیز چگونگی اتحاد اجزای ماهیت با یکدیگر) از اصالت وجود و فروع آن بهره جسته و نظری متفاوت با دیدگاه جمهور ارائه کرده است (صدرالمتألهین، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۹۴۳-۹۴۴). در محورهای زیر ضمن تبیین دیدگاه وجودی صدرالمتألهین، اشکالات او به دیدگاه جمهور و نقاط افتراق دیدگاه او با دیدگاه جمهور را بیان می‌کنیم.

۱. یکی از فروع اصالت وجود که صدرالمتألهین در بیان دیدگاه خود از آن استفاده می‌کند، این است که معانی و ماهیات متعدد می‌توانند به وجود واحد موجود شوند. چون وجود اصیل است و معانی و

ماهیات به وسیله آن محقق می‌شوند، به تناسب شدت و ضعف هر وجود، معانی متعددی به وسیله آن محقق می‌شوند و آثار مختلفی بر آن مترتب می‌گردد. بنابراین گاه وجود واحدی که شدید است، با حفظ وحدت خود، معانی و آثار متعددی دارد که تنها برخی از آنها در وجودات ضعیف‌تر یافت می‌شوند (صدرالمتألهین، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۹۱۰؛ همو، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۲۶۷).

یکی از نتایج این فرع در بحث کنونی، این است که وجود فصل‌اخیر، وجود نوع و تمام جنس‌ها و فصل‌های پیشین نیز هست. این اجناس و فصول معانی متعددی هستند که به وجود فصل‌اخیر موجود، و در آن مندمج هستند (صدرالمتألهین، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۹۱۰ و ۹۴۷). بنابراین در دیدگاه صدرالمتألهین، وجود فصل یا صورت‌اخیر تأمین‌کننده جهت اتحاد بین نوع، فصل‌اخیر و دیگر جنس‌ها و فصل‌های پیشین است (صدرالمتألهین، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۸۰۹، ۹۱۰، ۹۴۳ و ۹۴۶-۹۴۷).

یکی از اشکال‌های صدرالمتألهین به دیدگاه مشهور، این است که ترکیب انضمامی ماده و صورت نمی‌تواند وحدت طبیعی نوع را تبیین کند و توجیه‌گر جهت اتحاد در حمل کلیات ذاتی (جنس، فصل و نوع) بر یکدیگر باشد. بیان اشکال به این صورت است که حمل کلیات ذاتی بر یکدیگر، مبتنی بر این است که ماهیت واحد در یک لحاظ به صورت جنس و در لحاظ دیگر به صورت فصل دیده شود. دیدگاه جمهور درباره ترکیب انضمامی ماده و صورت، تنها وحدت اعتباری ماهیت را افاده می‌کند و نسبت به تأمین وحدت طبیعی آن ناتوان است. جمهور حکما بر این باورند که تقوم وجودی ماده به صورت، این وحدت طبیعی و در نتیجه جهت اتحاد در حمل کلیات ذاتی بر یکدیگر را تأمین می‌کند (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ ق - الف، ص ۲۱۳-۲۱۴)؛ اما از نگاه صدرالمتألهین این بیان تکلفی بیش نیست و صرف نیاز وجودی بعضی از اجزا به بعضی دیگر نمی‌تواند جهت اتحاد را تأمین کند. اگر صرف تقوم وجودی ماده به صورت تأمین‌کننده جهت اتحاد می‌بود، لازم می‌آمد همان‌طور که جنس، فصل و نوع بر یکدیگر حمل می‌شوند، معلول نیز بر علت خود حمل شود. بنابراین تنها راه تأمین جهت اتحاد در حمل کلیات ذاتی بر هم، ترکیب اتحادی جنس و فصل است که بر پایه اصالت وجود و فرع مذکور بنا شده است (صدرالمتألهین، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۹۱۰-۹۱۱).

همان‌طور که در مباحث پیشین بیان شد، جمهور حکما کلیات پنجگانه را بر پایه حمل این کلیات بنا کرده‌اند و صدرالمتألهین همین پایه را هدف اشکال خود قرار داده است. از این رو می‌توان گفت این اشکال بنیادی‌ترین اشکال صدرالمتألهین بر دیدگاه مشهور است؛

۲. در دیدگاه مشهور، آنچه واقعیت دارد و در خارج محقق است، ماهیت تام و «بشرط لا» است؛ یعنی ماده، صورت، موضوع و عرض؛ اما ماهیت «لابشرط» (جنس، فصل، نوع و عرضی) صرفاً لحاظ ذهن نسبت به ماهیت «به شرط لا» است و از معقولات ثانی منطقی به حساب می آید. بنابراین در دیدگاه جمهور، اعتبارات «بشرط لا» از احکام خارجی ماهیت، و اعتبارات «لابشرط» از احکام ذهنی آن به شمار می آیند؛ اما در دیدگاه صدرالمتألهین آنچه واقعیت دارد و در خارج موجود است، وجود فصل است که به دنبال آن نوع، جنس، فصل های پیشین و امور عرضی به همان وجود موجودند. در دیدگاه او بر خلاف دیدگاه مشهور، اعتبارات لابشرط واقعیت دارند و بالاترین مرتبه اتحاد خارجی را به خود اختصاص می دهند:

اعلم أن الاتحاد بين الأشياء عبارة عن كون تلك الأشياء المتكثرة من جهة، واحدة من جهة أخرى وهذا أمر مقول بالتشكيك على أقسام فإن جهة الوحدة قوية في بعض المتحدات ضعيفة في بعض آخر فأحق الأشياء بالاتحاد هي المعاني المختلفة التي لها وجود واحد حقيقي كالاتحاد بين الجنس والفصل ولهذا يحملان بالذات على شيء واحد بالعدد كما سيبيح إيضاحه وما ليس كذلك على أصناف متفاوتة في جهة الوحدة (صدرالمتألهين، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۹۴۴).

اتحاد امور «بشرط لا» نظیر اتحاد ماده و صورت، در مرتبه پس از اتحاد جنس و فصل (امور لابشرط) قرار دارد؛ زیرا در این اتحاد، ماده و صورت «بشرط لا» هستند و در لحاظ عقلی با یکدیگر جمع نمی شوند:

معنى اتحاد المادة بالصورة كما أشرنا إليه مرارا أن موجودا واحدا هو الصورة وجودها بعينه وجود ما هو المادة يعنى أن كلا منهما مطلقا [أى: لابشرط] موجود بهذا الوجود بالفعل والتحليل العقلي بهما إنما هو بحسب أخذ كل منهما باعتبار التجريد عن الآخر [أى: بشرط لا] (صدرالمتألهين، ۱۹۸۱، ج ۵، ص ۲۹۳).

فجميع هذه المعاني موجودة بالفعل لا بالقوة بوجود واحد لكن مطلقا [أى: لابشرط] لا باعتبار تجريد بعضها [أى: بشرط لا] فالجسم إن أخذ مطلقا هو جنس صادق على النامي وإن أخذ مقيدا بعدم شيء آخر فيه يكون مادة وهكذا الفرق بين اعتبار الفصل والصورة في معنى النامي فالحاجة إلى التحليل إنما هي بحسب وصف الجزئية (همان).

کیفیه کون الجزءین فی الترتیب الطبیعی واحدا فی نفس الأمر هو أن اعتبار هذا الترتیب كما أشرنا إليه من حيث إن للعقل أن يحلل هذا الواحد الطبيعي إلى جزءين واعتبر كلا منهما غير الآخر (همان، ج ۵، ص ۲۸۴).

بنابراین برخلاف دیدگاه جمهور، اعتبارات «لابشرط» نظیر جنس و فصل، معقول ثانی منطقی نیستند، بلکه از مفاهیمی هستند که مصداق خارجی دارند و از احکام خارجی ماهیت به شمار می‌آیند؛

۳. یکی دیگر از فروع اصالت وجود این است که احکام خارجی ماهیت ریشه در وجود دارند و از وجود خارجی اصیل نشئت می‌گیرند (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۶۱؛ جوادی آملی، ۱۳۷۵، بخش اول از جلد اول، ص ۳۶۴). بنابراین آثار و احکام خارجی ماهیت، واسطه در اثبات برای نوعی آثار وجودی هستند و چنین احکامی را باید در وجود خارجی و اصیل به گونه‌ای متناسب با آن جست‌وجو کرد (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۶۸). بر طبق این فرع، احکام و اعتبارات خارجی ماهیت (از جمله اعتبار لابشرطی کلیات خمس) را باید به وجود و احکام وجود بازگرداند:

المعنى الواحد الجنسى كما سبق فى مباحث الماهية صالح للنوعية كما هو صالح للجنسية وليس هذا التفاوت بمجرد أخذه لا بشرط شيء حتى يكون جنسا وأخذه بشرط لا شيء حتى يصير نوعا كما ذكره وإن كان المذكور صحيحا من جهة مراعاة أحكام المعانى والماهيات لكن منشأ ذلك ومبناه على أحكام الوجودات وأبحاثها من الشدة والضعف (صدرالمتألهين، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۲۶۸).

أن الاختلاف بالمعنى الجنسى والمعنى الفصلى فى مثل هذه الموجودات الطبيعية يرجع إلى اختلاف فى أنحاء الوجودات (همان، ج ۶، ص ۲۷۶).

۴. نخستین گام در وجودی کردن کلیات خمس، گستردن بستری وجودی برای ماهیات مرکب است تا در آن ترکیب اتحادی کلیات پنجگانه و اعتبارات «لابشرطی» و «بشرط لایبی» محقق شوند. از نظر صدرالمتألهین این بستر «حرکت» است که در عین وحدت و یکپارچگی، کلیات پنجگانه را به نحو متغایر دربرمی‌گیرد:

أن التركيب قسمان... الثانى أن يتحول شيء فى ذاته إلى أن يصير شيئا آخر ويكمل به ذاتا واحدة فيكون هناك أمر واحد وهو عين كل واحد منهما وعين المركب... والتركيب فى هذا القسم لا بأس بأن يسمى تركيبا اتحاديا (صدرالمتألهين، ۱۹۸۱، ج ۵، ص ۲۸۳).

۵. در نظر صدرالمتألهین وجود واحد سیال هم صورت و هم فصل اخیر است که وجود خاص و منشأ آثار متعدد است: «أن حقيقة الفصول وذواتها ليست إلا الوجودات الخاصة للماهيات التى هى أشخاص حقيقية» (صدرالمتألهين، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۳۶ و ۲۹۰). «أن الصور النوعية هى محض الوجودات الخاصة

للاجسامانیات والوجود بما هو وجود لیس بجوهر ولا عرض» (همان، ج ۵، ص ۱۸۱).

بنابراین سنخ صورت و فصل اخیر کاملاً از سنخ ماهیات نوع و جنسی جداست و این دو داخل در ذات ماهیت نیستند: «كون الصورة التي يحاذي بها الفصل هي بعينها وجود من الوجودات والماهية خارجة عن الوجود حداً ومفهوماً متحدة معه وجوداً» (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۵، ص ۲۹۹).

۶. تفاوت فصل و صورت به اعتبار لایشرطی و بشرط لایی است. همان‌طور که در مباحث پیشین بیان شد، در دیدگاه مشهور، اعتبار لایشرطی لحاظ عدم تمامیت ماهیت و نوعی ابهام در مقام فهم است، اعتبار بشرط لایی نیز تمامیت ذات ماهیت است. صدرالمتألهین در مرکبات خارجی، این دو اعتبار را دو حیثیت از وجود سیال می‌داند. موجود در سیر حرکتی خود در هر مقطعی که به سر می‌برد، وجود خاص کمال قبلی را از دست داده و وجود خاص کمال بعدی را به دست آورده است. در عین حال، در تمام این سیر اتصال خود را از دست نداده و از یک سعه وجودی برخوردار است که می‌تواند به نحو علی‌البدل با تمام کمالات و فعلیات قبلی و بعدی جمع شود. این سعه وجودی همان «لایشرطیت» فصل است. بنابراین اگر مقطعی از حرکت (مانند جنین) را در نظر بگیریم، وجود خاص آن مقطع همان صورت است که از وجود خاص کمالات دیگر ابا دارد و همین ابا داشتن از وجود خاص مقاطع دیگر (مانند جمادیت و انسانیت)، حیثیت «بشرط لائیت» آن را تشکیل می‌دهد: «أن هذه الأنواع الممكنة أنما تباینت وتخالفت إذا صارت موجودة بالفعل بوجوداتها الخاصة بواحد واحد منها» (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۲۷۳).

اما در عین حال همین وجود خاص، حیثیت لایشرطیت و سعه وجودی را دارد که می‌تواند در حرکات طبیعی به کمالات مرتبه بالاتر ارتقا یابد و یا در حرکات قسری به کمالات مرتبه پایین‌تر تنزل کند و در نتیجه با وجود خاص کمالات دیگر قرین و هم‌نشین گردد؛ مثلاً همین وجود نطفه با حفظ وحدت و اتصال خود انسان شود و یا فاسد شده و به جماد تبدیل گردد. بنابراین هم صورت و هم فصل وجود، خاص هستند؛ منتهی یکی با حیثیت وجودی بشرط لایی، و دیگری با حیثیت وجودی لایشرطی.

۷. از نظر جمهور حکما نوع ذاتاً متحصّل و جنس ذاتاً مبهم است؛ اما بنا بر اصالت وجود، ماهیت با توجه به نحوه وجودش به ابهام و تحصل متصف می‌شود. ماهیت واحد که در بستر حرکت محقق می‌شود، می‌تواند به انحای مختلفی از وجود محقق شود که برخی از آنها ضعیف و برخی شدید هستند. هنگامی که این ماهیت، وجودی ضعیف دارد، ضعف وجودی او سبب می‌شود تا در وجود دیگر (وجود فصل) مستهلک شود و از این طریق به سیر خود ادامه دهد؛ اما اگر این ماهیت به وجود شدید و خاص

موجود شود، در باب معنای ماهوی خود تام می‌شود و از رسیدن به کمالات دیگر باز می‌ماند. مثلاً ماهیت جسم نامی گاه به وجود خاصّ نباتی موجود می‌شود که در تغذیه، تنمیه و تولید تام است و به همین سبب در باب نوعیت خود تام و متحصّل می‌شود و نمی‌تواند به کمال نوعی دیگر مانند نوع حیوانی انتقال یابد؛ اما گاه همین ماهیت جسم نامی در وجود ماده‌ی حیوانی مانند نطفه مستهلک می‌شود که در تغذیه، تنمیه و تولید از وجود نبات ضعیف‌تر است و از این طریق صلاحیت می‌یابد تا به نوع حیوانی و یا انواع بالاتر منتقل گردد.

بنابراین نوع بودن ماهیت، مشروط به این است که ماهیت به وجود خاص موجود شود و بدین وسیله در کمالات ماهوی خود تام شود. همین امر موجب می‌شود تا نوع ماهیت «بشرط شیء» باشد (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۲۶۸). وجود استهلاکی ماهیت نیز موجب ابهام و جنس بودن ماهیت می‌شود؛ اما باید توجه داشت که همان‌طور که وجود خاص ماهیت دو حیثیت داشت که در یک حیثیت، صورت و در حیثیت دیگر، فصل بود، وجود استهلاکی ماهیت نیز که در مقابل وجود خاص است، دو حیثیت خارجی دارد که در یک حیثیت ماده و در حیثیت دیگر جنس است. وجود استهلاکی، در ظلّ وجود خاص و تحت قیومیت آن قرار دارد. اگر موجودیت استهلاکی ماهیت تحت قیومیت حیثیت صورت باشد، در این صورت چنین ماهیتی ماده است؛ مانند وجود استهلاکی جسم نامی که تحت قیومیت صورت نطفه قرار دارد، و اگر موجودیت استهلاکی ماهیت تحت قیومیت فصل باشد، در این صورت ماهیت موردنظر نیز جنس است.

همان‌طور که صورت، حیثیت بشرط لایی داشت و هنگام انتقال وجود سیال به مقطع دیگر منعدم می‌شد، حیث ماده تحت قیومیت صورت نیز با انعدام صورت منعدم می‌شود و در مقاطع دیگر حرکت حضور نمی‌یابد و همان‌طور که فصل، حیثیت لابشرطی و سعه وجودی داشت و در مقاطع دیگر حرکت با صورت‌های دیگر هم‌نشین می‌شد، جنس تحت قیومیت آن نیز همین سعه وجودی را دارد و در مقاطع دیگر تحت قیومیت فصل حاضر می‌شود:

الصورة إذا وجدت بعد استعداد المادة بطل ذلك الوجود الذي كان للمادة فقط وحصل
لمعناها وجود آخر أفضل وأتم من ذلك الوجود حيث يصدق عليه جميع المعاني الصادقة
على تلك المادة على وجه أشرف مع معنى آخر هو الفصل القريب ويترتب على هذه الصورة
الفائضة جميع ما كانت مترتبة على مادتها وليست المادة التي كانت هي قبل فيضان الصورة
بشخصها هي المعنى الجنسي الذي يتحد بالصورة [الحادثة] (صدرالمتألهين، ۱۹۸۱، ج ۵، ص ۲۹۵).

بنابراین مراد از ابهام جنس و ماده، وجود استهلاکی آن دو، و مراد از حیثیت لاشروطی جنس، سعه این وجود استهلاکی است که در ظل سعه فصل محقق می‌شود.

۸. شدت و ضعف وجود استهلاکی ماده و جنس، با شدت و ضعف وجود خاص در فصل و صورت نسبت معکوس دارد؛ به این معنا که هرچه وجود استهلاکی ماده شدیدتر باشد، وجود خاص در صورت، ضعیف‌تر است. مثلاً وجود استهلاکی جسم در ماده حیوان از وجود استهلاکی جسم در ماده نباتات ضعیف‌تر است و از استحکام کمتری برخوردار است. همچنین حس و حرکت در بدن انسان از حس و حرکت در بدن حیوانات غیرناتق ضعیف‌تر است: «کل ما هو اکمل صورة فهو أنقص مادة فلا یبعد أن یتتهی مراتب البشریة إلى حیث یبقی صورته النفسانیة بمادة مثالیة من غیر بدن طبیعی بل یبقی صورته العقلیة تامة كاملة بلا بدن حیوانی أو مثالی» (صدرالمتألهین، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۸۷۶).

۹. در ادبیات فلسفی صدرالمتألهین، ماده دو اصطلاح دارد: یک اصطلاح همان ماده‌ای است که وجود آن سابق بر وجود صورت است و در دیدگاه جمهور جزئی از ترکیب انضمامی ماده و صورت را تشکیل می‌دهد؛ مانند تنه درخت در نبات و نطفه یا بدن در حیوان. اصطلاح دوم ماده‌ای است که وجود آن مقارن وجود صورت لاحق و مستهلک در آن است و جزئی از ترکیب اتحادی ماده و صورت قرار می‌گیرد: «أن مادة الشیء بمعنی حامل قوته وإمكانه بالعدد غیر مادته للصورة بصورته بالفعل فمادة الإنسان مثلا بالمعنی الأول هی النطفة بل الجنین بخلاف مادته بالمعنی الآخر فإنها أمر مبهم فی ذاته متعین بالصورة (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۵، ص ۲۸۸). لیست المادة التي كانت هی قبل فیضان الصورة بشخصها هی المعنی الجنسی الذی یتحد بالصورة [الحادثة] (همان، ص ۲۹۵).

بنا بر ترکیب اتحادی، ماده به معنای دوم داخل در ذات ماهیت است، اما ماده در اصطلاح اول داخل در ذات ماهیت نیست، بلکه پیش از تحقق صورت اخیر از معدت پیدایش آن به‌شمار می‌آید و پس از تحقق صورت اخیر، از فروع و قوای آن به‌شمار می‌آید (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۳۵-۳۶).

۱۰. وجود استهلاکی جنس همیشه در تحت قیمومت فصل محقق می‌شود و هیچ‌گاه نمی‌تواند از فصل مستغنی باشد (همان، ج ۲، ص ۲۲)؛ اما این مطلب به این معنا نیست که در ماهیات مرکب همیشه فصل کمال وجودی دیگری زاید بر معنای جنسی است، بلکه گاه شدت و تأکید معنای جنسی، نقش فصل را ایفا می‌کند و موجب تحقق معنای جنسی به وجود خاص می‌گردد؛ نظیر حیوانیت در انواع

غیرناطق که فصل آنها همان انغمار در معنای جنسی حیوانیت است. بنابراین در حیوانات غیرناطق، حیوانیت تنها جنس نیست، بلکه نوع هم هست:

ولا تظنن أنه كما يوجد في الإنسان فصل كمالی زائد على الحيوانية المطلقة فكذلك يلزم أن يتحقق في كل نوع من الحيوان كمال آخر وجودی زائد في وجوده على مطلق الحيوانية ولا يلزم من ذلك أن يكون الفصول فيما وراء الإنسان أمورا عدمية إذ ربما كان تأكد وجود المعنى الجنسي وفعليته مانعا من قبول الموضوع لكمال آخر وجودی (صدرالمتألهين، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۲۶۷-۲۶۸؛ همو، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۸۹۶).

۱۱. بنا بر اصالت وجود، ماهیت در اتصاف به بساطت و ترکیب وابسته به نحوه وجودی صورت و فصل خود است. ماهیت واحدی نظیر انسان هنگامی که به وجود خاص مادی موجود می‌شود، مرکب خارجی است و هنگامی که به وجود خاص مثالی یا عقلی محقق می‌شود، مرکب عقلی است و هنگامی که به وجود اجمالی محقق می‌شود نه مرکب خارجی است و نه مرکب عقلی؛ نظیر تحقق ماهیت انسان در عالم علم ربوبی:

أن هذه الأنواع الممكنة إنما تباينت وتخالفت إذا صارت موجودة بالفعل بوجوداتها الخاصة بواحد واحد منها على وجه يصدق عليها أحكامها ويترتب عليها آثارها وأما قبل ذلك فلها الوجود الجمعی وهذا الوجود الجمعی نحو آخر من الوجود أرفع وأشرف من كل وجود عقلی أو مثالی أو خارجی... هو وجود مبدئها وتامها (صدرالمتألهين، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۲۷۳)... اختلاف أحوال الوجود وأنحائها وانفكاك بعضها عن بعض مما يقتضى التركيب في الذات الموصوفة بها (همان، ص ۲۷۶).

۱۲. در ترکیب اتحادی، ماده و صورت به وجود واحد موجودند و تغایر وجودی ندارند؛ اما باین حال مرکب خارجی هستند و از این جهت با ماده و صورت در سائط تفاوت دارند. ترکیب خارجی ماده و صورت در ماهیات مادی به اعتبار این است که معنای مادی و صورتی که در وجود واحد با یکدیگر جمع شده‌اند، در انحای وجودی که در مسیر حرکت دارند، می‌توانند از یکدیگر جدا شوند:

لما كانت المادة ناقصة الوجود في حد نفسها ولها تحصلات وجودية مختلفة فيمكن أن يوجد بوجود صورة أخرى فصيح لأجل هذا أن يقال إن وجود كل من المادة والصورة غير وجود الأخرى (صدرالمتألهين، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۹۴۴).

صدرالمتألهین این جدایی را به دو صورت تبیین می‌کند:

صورت اول در حرکات طبعی و تغییرات استکمالی است. در این حرکات ماده‌ای که حامل استعداد صورت دیگر است ارتقا پیدا می‌کند و در ضمن صورت دیگری تحقق می‌یابد؛ مانند جسم بودن دانه که به جسم بودن در نبات تبدیل می‌شود و جسم نامی بودن نطفه که به جسم نامی بودن در حیوان مبدل می‌گردد. در این موارد، جسم بودن در نبات و جسم نامی بودن در حیوان به اعتبار حالت سابقه که داشتند، با صورت خود تغایر وجودی دارند (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۵، ص ۲۸۴).

صورت دوم جدایی ماده و صورت، در حرکات قسری و تغییرات اتفاقی است. در این حرکات معنای واحدی که به نحو مبهم و استهلاکی وجود دارد، حیثیت استهلاکی خود را از دست می‌دهد و به وجود خاص موجود می‌شود. مثلاً تنه درخت قبل از قطع شدن وجود استهلاکی جسم را دارد، اما پس از قطع شدن وجود استهلاکی جسم که در حال نمو بود به وجود خاص جسم تبدیل می‌شود و یا جسم، وجود استهلاکی خود را از دست می‌دهد و به وجود خاص موجود می‌شود:

واعلم أن الجنس والفصل سواء كانا في المركب أو في البسيط كلاهما مجعول بجعل واحد موجود بوجود واحد وصاحب المطارحات زعم أن كلا منهما في المركب مجعول بجعل آخر مستدلاً بأن الشجر إذا قطع والحیوان إذا مات يزول عنه فصله وهو النامي أو الحساس ويبقى جنسه وهو الجسم والقول بأن الجسم الذي وجد بعد القطع أو الموت غير الجسم الذي كان قبله مكابرة كالقول بالطفرة وتفكك الریحی وأشباهما والجواب بالفرق بین الجسم بالمعنى الذى هو جنس وینه بالمعنى الذى هو مادة فالذى هو المعنى الجنسى لكونه مبهما يتحد مع كل فصل فيجوز تبذله بتبدل الفصل وإنما الباقي هو الجسم بالمعنى الذى هو مادة (صدرالمتألهین، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۸۱۲-۸۱۳).

۱۳. ترکیب اتحادی بر مبنای اصالت وجود شکل می‌گیرد که در آن معانی متعدد جنسی در فصل مستهلک و مندمج‌اند:

اعلم أن من كان الوجود عنده أمراً عينياً والجنس والفصل و غیرهما معان ومفهومات کلیة سهل علیه الحكم بكون المفهومات المختلفة بحسب المعنى موجودة بوجود واحد مصداق لحملها مطابق لصدقة (صدرالمتألهین، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۹۴۹).

بنابراین بر اساس ترکیب اتحادی، شیئیت شیء به فصل و صورت اخیر آن است و اگر صورت از ماده حامل استعداد جدا شود، حقیقت شیء تغییری نمی‌کند؛ چراکه تنها از فروع و قوای ابزاری خود جدا شده است (صدرالمتألهین، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۸۱۳)؛ اما طبق دیدگاه جمهور و بر اساس ترکیب انضمامی، صورت شیء بخشی از حقیقت شیء است نه تمام آن. ابن‌سینا در موارد بسیاری به لوازم ترکیب انضمامی ماده و صورت ملتزم است؛ از جمله اینکه در ادراک امور مجرد، خود حقیقت معلوم را نزد عالم حاضر می‌داند و در ادراک امور مادی، مثال حقیقت معلوم را (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۳۰۸؛ طوسی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۳۱۰)؛ اما در برخی موارد به لوازم ترکیب انضمامی ماده و صورت ملتزم نیست؛ از جمله اینکه در برخی موارد او حقیقت شیء را همان صورت شیء می‌داند (ابن‌سینا، ۱۴۰۰، ص ۱۶۶)؛ درحالی‌که چنین سخنی تنها بر مبنای ترکیب اتحادی توجیه‌پذیر است.

۱۴. کلیات عرضی نسبت به افراد حقیقی خود، نوع یا جنس هستند (صدرالمتألهین، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۸۵۴) و با توجه به آنچه در مباحث پیشین بیان شد، از وجود خاص یا استهلاکی برخوردارند؛ اما نسبت به کلیات دیگر و افراد آنها عرضی به‌شمار می‌آیند. کلیات عرضی نیز مانند کلیات ذاتی از احکام خارجی ماهیات هستند و در واقعیت وجودی ریشه دارند؛ بنابراین نسبت کلیات عرضی با موضوعاتشان، به نسبت میان نحوه وجود آنها با نحوه وجود موضوعاتشان و نیز تقدم و تأخر این مراتب باز می‌گردد. واقعیت وجودی و شخصی واحد (مانند زید) دارای مراتبی است که معانی کلی در هر یک از آنها حضور دارند. معانی کلی حاضر در هر مرتبه، نسبت به مرتبه وجودی خود ذاتی، و نسبت به مرتبه وجودی دیگری عرضی به‌شمار می‌آیند:

المجموع بالذات و الصادر بالحقیقة لیس إلا أنحاء الوجودات و هی الموجودة بالذات لکن کل وجود یرصد علیه و یتحد به عدة من المفهومات بعضها فی مرتبة الهوية الوجودية و یقال له الذاتی مشترکا کان أو مخصوصا و بعضها فی مرتبة متأخرة عنها و یقال له العرضی عاما کان أو خاصا (صدرالمتألهین، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۸۰۰).

وجود مادی در تمام مراتب ذاتی و عرضی سیلان دارد. از این رو حیثیت‌های وجودی «لابشرطی» و «بشرط لایی» در مراتب عرضی نیز جریان دارند.

نتیجه‌گیری

رویکرد اصلاحی و نگاه وجودی صدرالمتألهین به « کلیات خمس » عبارت است از:

۱. ترکیب اتحادی ماده و صورت در مرکبات خارجی در مقابل ترکیب انضمامی آنها؛
۲. وجودی کردن اعتبارات لاشروط در مقابل مفهومی بودن آنها؛
۳. وجودی کردن فصل و خروج آن از حریم ماهیت در مقابل جزء ماهیت بودن آن؛
۴. وابسته بودن ترکیب و بساطت ماهیت به نحوه وجود آن؛
۵. منوط بودن شیئیت شیء به فصل بنا بر ترکیب اتحادی، در مقابل جزء حقیقت بودن فصل در ترکیب انضمامی.

منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۴۰۰ق، رسائل ابن سینا، قم، بیدار.
- ، ۱۴۰۴ق - الف، الشفا (الالهیات)، تصحیح سعید زاید، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- ، ۱۴۰۴ق - ب، الشفا (المنطق)، تحقیق سعید زاید، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- ، ۱۳۷۵، الاشارات و التنبيهات مع المحاکمات، قم، البلاغة.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۵، رحيق مختوم (شرح جلد اول اسفار)، قم، اسراء.
- ، ۱۳۷۶، رحيق مختوم (شرح جلد دوم اسفار)، قم، اسراء.
- صدرالمتألهين، ۱۳۶۰، الشواهد الربوبية، تصحیح و تعليق سيد جلال الدين آشتياني، ج دوم، مشهد، المركز الجامعي للنشر.
- ، ۱۳۸۲، شرح و تعليقه صدرالمتألهين بر الهيات شفا، تصحیح تحقيق و مقدمه نجفقلی حبیبي، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- ، ۱۹۸۱م، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، ج دوم، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- طباطبائی، سیدمحمد حسین، ۱۴۱۹ق، توحید علمی و عینی، ج سوم، مشهد، علامه طباطبائی.
- ، ۱۳۹۰، اصول فلسفه و روش رئالیسم، مقدمه و پاورقی مرتضی مطهری، ج نوزدهم، تهران، صدرا.
- طوسی، نصیرالدین، ۱۳۶۱، أساس الإقتباس، تصحیح مدرس رضوی، ج سوم، تهران، دانشگاه تهران.
- ، ۱۳۷۵، شرح الاشارات و التنبيهات مع المحاکمات، قم، البلاغة.
- عبودیت، عبدالرسول، ۱۳۸۵، درآمدی به نظام حکمت صدرایی، قم / تهران، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رضی الله عنه و سمت.
- فیاضی، غلامرضا، ۱۳۸۷، هستی و چیستی در مکتب صدرایی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- یزدان پناه، سیدبیدالله، ۱۳۸۸، مبانی و اصول عرفان نظری، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رضی الله عنه.